

آمریکای در حال دگرگونی: روندهای داخلی و چرخش در سیاست خارجی

علی نعمت پور^۱

آرش رئیسی نژاد^{۲*}

چکیده

پیروزی غیرمنتظره دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ ترمزی در برابر تکانه منطقه‌ای و بین‌المللی برآمده از برج‌های بود. برج‌ها می‌توانست سرآغازی برای همکاری‌های بیشتر بین‌المللی در منطقه غرب آسیا، به ویژه در مبارزه با داعش، باشد. با این حال، خروج آمریکا از توافق برجام، مانایی و پایایی آن را بطور جدی به خطر انداخت. مهم‌تر آن‌که، تصمیم ترامپ در خروج از برجام به اعمال مجدد تحریم‌ها علیه ایران انجامید، امری که با استقبال برخی کشورهای منطقه نیز روبرو گشت. از سوی دیگر، اتفاقاتی نظیر سقوط پهپاد آمریکا بدست نیروهای ایران و راهزنی دریایی بریتانیا بر شدت و گستره این تنش‌ها افزود. شهادت سردار قاسم سلیمانی و همچنین شهید ابومهدی المهندس، که توانایی دگرگون‌سازی چیدمان قدرت در غرب آسیا را داشتند، منطقه را در معرض چالش‌های نوینی قرار داده است. با افزایش احتمال حضور ترامپ در کارزار ریاست جمهوری ایالات متحده در سال آینده و افزایش حضور تندگراهای محافظه‌کار در ساخت قدرت آمریکا، نیاز به شناخت استراتژی او و در گام بعد در پیش گرفتن استراتژی هوشمندانه علیه آن از سوی ایران، امری حیاتی خواهد بود. این پژوهش به این سؤال می‌پردازد که مبنای و رویکرد استراتژی آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ در قبال ایران چه بود؟ و این رییس‌جمهور در تقابل با ایران چه استراتژی‌هایی را برگزید؟ برای پاسخ به این پرسش از روش ردیابی فرایند و گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای و سایت‌های اینترنتی استفاده شده است. مقاله پیش رو تلاشی در تابانیدن نور بر اهداف و استراتژی پیچیده آمریکا و ارائه پیشنهادهایی برای برخورد و پایداری در برابر آن است.

واژگان کلیدی: ایران، ترامپ، برجام، تحریم‌ها، استراتژی‌های آمریکا

۱. دکترای علوم سیاسی از دانشگاه بین‌المللی فلوریدا، محقق پسادکتری در دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۲. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

* arash.reisinezhad@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۱۶

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره سیزدهم، شماره پیاپی پنجاهمین، صص ۱۵۷-۱۳۱

مقدمه

این مقاله تحلیل عمیقی از سیاست خارجی ایالات متحده در دوره ترامپ ارائه می‌کند و عوامل و متغیرهای مختلفی را که در روند تصمیم‌گیری در مهار ایران نقش داشته‌اند را مورد بحث قرار می‌دهد. این تحقیق تلاش دارد تا سیاست کلی ایالات متحده در قبال ایران را در دوران ترامپ بررسی کند و تحلیلی از اهداف طولانی مدت طراحی شده آمریکا در مقابله با ایران را نشان دهد. برای این منظور به تبیین استراتژی و تاکتیک‌های دولت ترامپ خواهیم پرداخت و نقش او را در تصمیم‌سازی بر علیه ایران مورد بررسی قرار خواهیم داد. موانع و چالش‌هایی که در روابط ایران و آمریکا وجود دارد به ریشه‌های تاریخی برمی‌گردد که موجب ایجاد موانع عظیمی در شکل‌گیری ارتباط متوازن میان این دو کشور شده است. تضاد دیرینه‌ای که بین ایالات متحده و ایران وجود دارد سبب شده تا نظام اجرایی آمریکا در دوره ترامپ سیاست مشخص و منسجمی را علیه ایران اعمال کند. با وجود این استراتژی، رفتار ایران تغییر چندانی نداشته و می‌توان ادعا کرد که سیاست فشار حداکثری ترامپ به نتایج مطلوبی که در ذهن سیاست‌ورزان آمریکایی بود، نرسید و شکست خورد. ترامپ تلاش کرد تا با اتخاذ سیاست‌های تحریمی و تهدیدی به مهار قدرت ایران، کنترل رفتارهای منطقه‌ای ایران و در نهایت تغییر حکومت در این کشور بپردازد. با این حال، سیاست او نتیجه معکوس داد و ایران انگیزه قدرتمندی برای مقابله با تهدیدات و افزایش توان بازدارندگی پیدا کرد. فهم استراتژی‌های کلان ایالات متحده در دوره ترامپ و شناخت شخصیت او و تیم همراهش اولین گام در اتخاذ استراتژی مناسب برای مقابله با تهدیدات ایالات متحده است. هر نوشته و پیشنهادی برای بیان استراتژی مناسب در برابر آمریکای پساترامپ می‌باید در آغاز شناختی بسنده و روشن از شرایط درونی آمریکا و استراتژی آن در برابر ایران ارائه دهد. به بیان دیگر، نمی‌توان ادعای فهم استراتژی آمریکای ترامپ را در قبال ایران سر داد اما پیام ترامپ، شخصیت او و جامعه پیچیده آمریکا را از قلم انداخت. از این‌رو مسئله بنیادین این نوشته، شناسایی روند و نحوه برخورد دولت ترامپ با ایران در منطقه غرب آسیا است. نیاز به شناخت استراتژی آمریکا و در گام بعد در پیش گرفتن استراتژی هوشمندانه علیه آن از سوی ایران، امری حیاتی خواهد بود. پرسش بنیادین و

محوری نوشته پیش رو به این سؤال می‌پردازد که استراتژی آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ در قبال ایران چه بود؟ و این رییس جمهور در تقابل با ایران چه استراتژی‌هایی را برگزید؟ برای پاسخ به این پرسش از روش ردیابی فرایند^۱ و گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای و سایت‌های اینترنتی استفاده شده است. روش ردیابی فرایند دگرگونی‌های منظم و پیوسته داده‌ها در بستر زمان را بررسی کرده و امکان ساخت چارچوب‌بندی نظری برای پژوهش را فراهم می‌کند. در روش ردیابی فرایند، با مطالعه روندهای تاریخی موجود و تأثیر رویدادهای مختلف بر آنها تبیینی نظری علی و تحلیلی ارائه می‌شود. این روش این امکان را ایجاد می‌کند تا به پویایی تغییر و مکانیسم‌های علی پشت این تغییرات توجه و رابطه علی بین متغیرهای مختلف (ساختار/کارگزاری) و شرایط به دست آوردن چنین مسیرهای علی بررسی شود. روش مزبور متناسب‌ترین روش برای بررسی سیاست‌ها و برنامه‌های ترامپ در قبال جمهوری اسلامی و تجویز راهکارهایی برای رویارویی با سیاست‌های خصمانه آمریکا با ایران است. بدین منظور، این مقاله در ابتدا به بررسی دوگانه "جامعه آمریکا" و "پیام ترامپ" در کارزار انتخاباتی خواهد پرداخت. سپس ریشه‌های نگاه ایالات متحده به ایران و تأثیر ترامپ در اتخاذ سیاست فشار حداکثری بر علیه ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این بخش به واکاوی سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ خواهیم پرداخت و به نقش او در انتخاب سیاست فشار حداکثری برای مهار ایران در منطقه اشاره خواهیم کرد. پس از آن به رقابت داخلی ترامپ با مخالفانش در درون ساختار سیاسی ایالات متحده و تأثیر آن بر روند تصمیم‌گیری او در سیاست خارجی اشاره خواهیم کرد. در پایان نیز بر اهمیت اهداف و استراتژی پیچیده آمریکا و ارائه پیشنهادهایی برای برخورد و مقاومت در برابر آن ارائه خواهد شد.

۱. پیشینه پژوهش

در تبیین رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران مقالات و پژوهش‌های متعددی انجام شده است. یزدان‌فام در مقاله "سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی" به بررسی سیاست خارجی آمریکا می‌پردازد و عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی

^۱ Analysis Process Tracing

ترامپ را توضیح می‌دهد. این پژوهش با توجه به تناقض‌ها و موانع احتمالی، به تشریح رویکرد سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ می‌پردازد. به باور نویسنده شکاف‌های سیاسی و ساختاری در داخل آمریکا و عدم توجه به ساختارهای سیاست خارجی آمریکا، دولت ترامپ در تأمین اهداف و منافع این کشور با مشکلات جدی روبرو شد و مجبور به تعدیل در مواضع اعلامی در سیاست خارجی گردید (Yazdanfam, 2017). حمیدی و همکاران در پژوهش "گذار از بلوغ تقابل به الگوی تعامل نئولیبرال؛ تاملی مقایسه‌ای به سیاست خارجی ترامپ و بایدن" به بررسی برنامه‌های سیاست خارجی این دو رئیس‌جمهور آمریکا پرداختند. این مقاله با توضیح چرخش پارادیمی در سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ، نشانه‌های آن در سیاست خارجی را تقابل با ساختار بین‌الملل و بازتعریفی جدید از بازدارندگی می‌داند (Mozdkhah and et al, 2022).

فلاحی و حیدری در مقاله "واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ با تأکید بر هژمونی نظم جهانی لیبرال" به بررسی رویکرد ترامپ به نظم بین‌الملل و مقایسه او با سایر روسای جمهور آمریکا پرداخته و تفاوت‌های آنان را شرح داده است. نویسندگان بر این باورند که ترامپ در عرصه سیاست خارجی با رویکرد رئالیسم گزینشی با نظام بین‌الملل مواجه می‌شد (Falahi, & Heidari, N. 2019).

احمدی‌نژاد و بصیری در پژوهش "سیاست خارجی سه وجهی مبتنی بر خصم‌بودگی دونالد ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران" بر این باورند که منطق حاکم بر سیاست خارجی آمریکا تا پیش از ترامپ تا حد خوبی قابل پیش‌بینی بود، اما با به قدرت رسیدن ترامپ این منطق رفتاری تغییر کرده و به خوبی قابل پیش‌بینی نیست. برای فهم رویکرد جدید، ایران نیازمند است تا ارتباط بین هویت و سیاست در نگاه ترامپ و دیگری‌سازی او از ایران به عنوان دشمن هویتی آمریکا را بازشناسد (Ahmadinejad, & Basiri, 2020). سیمبر و همکاران در مقاله "مقایسه سیاست خارجی آمریکا از راهبرد دیپلماتیک اواما تا فشار حداکثری ترامپ" به مقایسه سیاست خارجی دو رئیس‌جمهور دموکرات و جمهوری‌خواه در قبال ایران پرداخته‌اند. آنان با بررسی رویکرد دیپلماتیک اواما و اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی با هدف اجماع‌سازی کشورها با آمریکا اشاره به موفقیت نسبی او دارند. اما سیاست‌های یک جانبه و تقابلی آمریکا در دوره ترامپ که در پی

احیای سلطه این کشور و محدود کردن ایران در منطقه بود، توفیق چندانی نیافت (Fadavi and et al., 2023). جلالی و همکاران نیز در مقاله‌ای به بررسی رویکرد سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما و ترامپ پرداخته‌اند و تلاش کردند تا نقش متغیر فرد در تصمیم‌سازی در دستگاه سیاست خارجی این کشور را توضیح دهند. مقاله با تبیین نقش اساسی فرد در روند سیاست‌گذاری در سیاست خارجی آمریکا به اهمیت دیدگاه‌های متفاوت در شکل‌دهی رویکرد آمریکا به نظام بین‌الملل تاکید دارد (Jalali and et al., 2021). همانطور که مشاهده می‌شود بخشی از این مقالات و پژوهش‌ها به بررسی سیاست‌های دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه در قبال ایران می‌پردازند. گروهی دیگر از این پژوهش‌ها به سیاست‌های تحریم ایالات متحده به عنوان ابرقدرت در برخورد با ایران توجه دارند. پژوهش‌هایی هم به سیاست فشار حداکثری ترامپ و بررسی مولفه‌های مختلف در سیاست خارجی آمریکا در برابر ایران و تبیین سیاست‌های دفاعی ایران در قبال این فشارها پرداخته‌اند. این مقاله با شناسایی روندها، شخصیت و نحوه برخورد دولت ترامپ با ایران تلاش می‌کند تا استراتژی آمریکا در دوره ریاست جمهوری او را توضیح دهد. برای رسیدن به این هدف، این پژوهش با بررسی ساختار سیاست داخلی آمریکا، شناسایی روندها و نحوه برخورد دولت ترامپ با ایران، تلاش می‌کند تا فهم درستی از استراتژی‌های کلان ایالات متحده و اتخاذ استراتژی مناسب برای مقابله با تهدیدات آن ارائه کند.

۲. رهیافت تحلیلی

در دنیای جدید، سیاست خارجی نقش مهمی در سرنوشت کشورها بازی می‌کند. به همین سبب، شناخت سیاست خارجی دولت‌ها و تبیین زوایای پیدای آن از جمله دلمشغولی‌های پژوهشگران و سیاست‌گذاران این حوزه به شمار می‌رود. استراتژی ترامپ در برخورد با ایران را می‌توان "سفت کردن آرام پیچ" نامید. اما ترامپ چگونه و از طریق چه مکانیسم‌هایی توانست نسخه ویرایش شده این استراتژی را دنبال و اجرایی کند؟ استراتژی ترامپ مقوله‌ای از دیپلماسی اجبار بود که بر تهدید وادار کننده^۲ استوار

¹ Tailored Gradual Turning the Screw

² Persuasive threat

است. این تهدید می‌بایست هم جدی^۱ و هم معتبر^۲ باشد، در حالیکه هر تهدید ممکن است تنها یک بلوف باشد و هم از این رو، غیرمعتبر تلقی گردد. به سخن دیگر، در دل این استراتژی دو مسئله عدم اطمینان^۳ و بلوف^۴ نهفته است. مهم‌تر اما این نکته که در این استراتژی مقوله‌ای کنترل‌ناپذیر وجود دارد که دو سوی تنش بر آن کنترل ندارند. این مقوله را *The Threat that Leaves Something to Chance* می‌نامند که خود بخشی از ریسک تنش و تصاعد^۵ تنش است (Powell, 1990). تاکید بر این مفهوم ریشه در این واقعیت دارد که مسیر نهایی روند تنش در کنترل کامل دو سوی تنش نیست و امکان دارد که امر پیش‌بینی‌ناپذیر محاسبات تهدیدکننده و تهدیدشونده را برهم زند. این مقوله هم می‌تواند برخاسته از اتفاقی ناخواسته باشد و هم می‌تواند ریشه در تکانه^۶ طبیعی روند تصاعد تنشی داشته باشد (Nalebuff, 1986).

وجود عدم اطمینان، هراس از بلوف شمرده شدن تهدید و مهم‌تر از همه مقوله پرهیزناپذیری ریسک^۷ همگی می‌توانند استراتژی دیپلماسی اجبار ترامپ را ناتوان و تضعیف سازند. با این حال، ترامپ به دنبال وارونه کردن این امور و استفاده از آنان برای استراتژی خود بود. وی به درستی دریافته بود که می‌توان از عدم اطمینان و ریسک موجود در تهدید و تصاعد تنش سود جست. چنین تاکتیکی برای کاربرد ریسک و عدم اطمینان را سیاست قبول مخاطره^۸ می‌نامند (Schwarz & Sonin, 2008). به بیان دیگر، ایجاد آگاهانه و ماهرانه خطری که ریسک و عدم اطمینان بالایی را به همراه داشته و تهدیدکننده می‌کوشد نشان دهد که کنترلی بر آن ندارد، سیاست قبول مخاطره نامیده می‌شود. سیاست قبول مخاطره به هنر دستکاری ریسک و عدم اطمینان در میانه تنش گفته می‌شود آن‌چنان که پیامد آن برآمدن وضعیتی کنترل‌ناپذیر است. چنین کنترل‌ناپذیری، وضعیت برساخته شده را برای طرف تهدیدشونده تحمل‌ناپذیر می‌کند و او را مجبور به دست کشیدن از مواضع خود می‌سازد (Schelling, 1980). کوتاه آنکه،

¹ Serious

² Credible

³ Uncertainty

⁴ Bluff

⁵ Escalation

⁶ Momentum

⁷ The Threat that Leaves Something to Chance

⁸ Brinkmanship

این تاکتیک روشی عقلانی برای ایجاد شرایط غیر عقلانی است. نکته کلیدی در پرهیزناپذیری ریسک در این است که تهدید کننده سیاست مخاطره‌انگیز تاکتیکی را اتخاذ می‌کند که مسئولیت افزایش تنش بر عهده تهدید شونده قرار گیرد. با توجه به این مفهوم می‌توان هدف ترامپ را تلاش در جهت ایجاد شرایطی دانست که مسئولیت ایران را در پدید آمدن شرایط خطرناک احتمالی دوچندان بنمایاند. گرچه ایران به دنبال مهار تهدید تهدیدکننده بود اما تهدیدکننده، یعنی ترامپ، با تاکتیک سیاست قبول مخاطره به گونه‌ای شرایط را می‌آفرید که مقاومت و پاسخ ایران به تهدیدات، خود تهدید تلقی گردد. تنها در این شرایط است که تهدیدات بلوف نخواهند بود، چرا که شرایط ایجاد شده کنترل‌ناپذیر نمایانده می‌شود. بدین ترتیب، استراتژی ترامپ برای متقاعد کردن از طریق بالا بردن ریسک، بخشی از فرآیند چانه زنی وی بود.

گرچه سیاست قبول مخاطره را می‌توان گونه‌ای از بازی دو جوان^۱ دانست. با این حال، تفاوت‌هایی با این بازی دارد. تفاوت اصلی آن را می‌توان در نقش فریم کردن شرایط بازی توسط تهدید کننده دانست (Rapoport & Chammah, 1966). فریم‌های اصلی ترامپ برای متقاعد کردن افکار عمومی آمریکا و جامعه جهانی بدین گونه بود که ایالات متحده کوشیده است تا ایران را به مذاکره وادارد ولی ایران با رفتارهای تنش‌آمیزش پذیرای صلح نیست. به بیان دیگر، این ایران است که علیرغم نیت صلح‌آمیز آمریکا!!! بدنبال جنگ است.^۲

مهم‌ترین پیامد نسخه ویرایش شده این استراتژی کاسته شدن از احتمال "نه جنگ، نه مذاکره" و قوت گرفتن مذاکره و یا برخورد نظامی در میانه فضای انتخاباتی بود. از یک سو، احتمال برخورد قصد شده (و نه تصادفی) هم در خلیج فارس و هم در سوریه افزایش یافت، چراکه نظام آمریکا نیم‌نگاهی انتقادی به فضای حضور ایران در سوریه داشت. همچنین، بمباران بیشتر پایگاه‌های ایران در سوریه از سوی اسرائیل، احتمال برخورد حساب شده بین دو کشور را افزایش می‌داد. از سوی دیگر، اگر شرایط موجود سیستم سیاسی آمریکا را به سمت جنگ با ایران سوق نمی‌داد، سیاست‌مداران آمریکایی تلاش خواهند کرد تا با ادامه پرونده‌سازی برای افزایش تحریم و یا جنگ در نظام

¹ Chicken game

² <https://www.theguardian.com/world/2019/jun/05/donald-trump-us-war-iran>

بین‌الملل اجماع‌سازی کنند. آنان تلاش خواهند کرد تا با برپایی گارد خلیج فارس، حضور خود را در منطقه تثبیت و تلاش‌های اروپا برای زنده نگاه داشتن برجام را عقیم سازند.

۳. جامعه دوپاره آمریکا

مهم‌ترین پیشران در پیروزی ترامپ در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ برآمدن دوپارگی جامعه آمریکا بود. در واقع، پیروزی ترامپ مهم‌ترین نمود و نماد آشکارگی این دوپارگی است (Abramowitz & McCoy, 2019). این امر نشان دهنده وجود دو جامعه متفاوت در آمریکا است و یا به بیان دیگر، دو جامعه ناهمسان در یک کشور زندگی می‌کنند (pewresearch, 2021)^۱. این دو جامعه شامل جامعه بین‌الملل‌گرا و جامعه ملی‌گرا است. جامعه بین‌الملل‌گرا به ارزش‌های لیبرال باورمند است، به مرادوه با کشورهای جهان اعتقاد دارد، خانواده را کانون اصلی جامعه نمی‌داند، احترام بیشتری به زنان و دیگر اقلیت‌ها نشان می‌دهد، اعضای آن در شهرهای بزرگ از جمله در ایالت‌های کالیفرنیا و شمال خاوری زندگی می‌کنند، و همچنین از تحصیلات بالاتری نسبت به جامعه ملی‌گرا برخوردارند. این جامعه، آمریکا را یک کشور بین‌المللی می‌بیند که باید با کشورها و متحدین خود، مانند اروپا، مرادوات طبیعی و عادی داشته باشد. در مقابل، جامعه ملی‌گرا حامی ارزش‌های محافظه‌کارانه است. خانواده محور است، به برتری پنهان آمریکایی سفید مرد محور باور دارد، این افراد بیشتر در شهرهای کوچک زندگی می‌کنند، از تحصیلات پایین‌تری برخوردارند، از دانش و آگاهی پایین سیاسی برخوردارند و نگاه منفی به دنیای بیرون از آمریکا دارند. این افراد که در شهرهای تک‌خیابانی و کوچک زندگی می‌کنند، ماشین‌های گول پیکر آمریکایی سوار می‌شوند، سطح سوادشان پایین است و عموماً سفید هستند، که به آنان "Redneck" نیز می‌گویند (Goad, 1998). این جامعه با حضور مهاجرین عموماً لاتین‌تبار در آمریکا مخالف است، نسبت به اسلام نفرت دارد و مشخصاً به اعراب سوطن دارد، و دست آخر اینکه، با برآمدن گروه‌های تندرو مذهبی مسیحی ضد یهود در میان آنان از حس فزاینده منفی نسبت به یهودیان برخوردار است. این گروه معتقدند که آمریکا شدیداً آسیب دیده و به ویژه پس از بحران

^۱ <https://www.pewresearch.org/fact-tank/2020/11/13/america-is-exceptional-in-the-nature-of-its-political-divide/>

اقتصادی سال ۲۰۰۷ کاملاً بهم ریخته است. این جامعه دنبال مقصرین این وضعیت است و آنان مقصر این وضعیت را مهاجرین می‌دانند. به عقیده آنان مشکل از مهاجرینی است که شغل این گروه را از آنان گرفته‌اند (Pewresearch, 2020)^۱. دشمن دیگر از نگاه این گروه، چین است که ترامپ آن را "کشور شغل خراب کن" می‌نامید (Gordon, 2017). ترامپ شخص باهوشی است، وقتی می‌خواهد چین را معرفی کند، نمی‌گوید چین دشمنی است که بمب هسته‌ای یا موشک دارد، بدنبال توسعه راه ابریشم یا هواپیماهای پیشرفته است، بلکه می‌گوید چین، دشمنی است که شغل خراب کن است. آقای ترامپ دشمن اول را چین معرفی می‌کند.

مجموع شرایط اجتماعی نشان از دوپارگی جدی در جامعه آمریکایی است که بیش از پیش در حال ژرف‌تر گشتن است (Pewresearch, 2021)^۲. نتیجه چنین دوپارگی روزافزون، کمرنگ شدن گفتگو میان این دو طیف در جامعه آمریکا است. در صورت عدم اجماع نخبگان می‌توان انتظار افزایش تنش‌های درونی را در این جامعه داشت. دوپارگی بیش از پیش در جامعه آمریکا با برآمدن گروه‌های تندرو همراه شده است. با وجود برآمدن طیف‌های تندرو در هر دو گروه، نگاه عامه مردم به دوگانه دموکرات/جمهوری‌خواه با سوظن همراه شده و رقابت این دو حزب را سیرکی بیش نمی‌بینند (Pewresearch, 2019)^۳.

گرچه ترامپ شکاف بین دو جامعه ملی و فراملی را به شدت تعمیق کرد، اما خود برآمده از این شکاف است. شکافی که تا سال ۲۰۱۶ کمتر به آن توجه شده بود. به بیان دیگر، ترامپ هم برآمده از این شکاف و هم عمق‌دهنده به این شکاف است. شعار بنیادین ترامپ برای جامعه ملی‌گرا عبارت بود از: «ما دوباره به آمریکا عظمت می‌بخشیم»^۴. واژه محوری در این شعار نه "ما" و نه "عظمت"، بلکه کلمه "دوباره"^۵ است. افراد سفید آمریکایی که اکثراً در سنین سی و یا چهل سالگی به سر می‌برند،

¹ <https://www.pewresearch.org/fact-tank/2020/06/10/a-majority-of-americans-say-immigrants-mostly-fill-jobs-u-s-citizens-do-not-want/>

² <https://www.pewresearch.org/2021/01/29/how-america-changed-during-donald-trumps-presidency/>

³ <https://www.pewresearch.org/politics/2019/12/17/in-a-politically-polarized-era-sharp-divides-in-both-partisan-coalitions/>

⁴ We Make America Great Again

⁵ Again

تصوری از کشورشان دارند که در آن آمریکایی سفیدی در اکثریت بود و مهاجران در آن نقش جدی نداشتند. آنان رویای آمریکایی را در سر می‌پروراندند که افراد می‌توانستند با حقوق کم زندگی راحتی داشته باشند (Moller, 2014). آمریکای آن دوران آمریکای سیاه و سفید بود، آمریکای مهاجران نبود. پس کلمه "دوباره" در این شعار ترامپ، کلید واژه اصلی است که بر ذهنیت نیرومند پیشینی، حول آمریکای بدون مهاجرین تاکید دارد.

۴. پیامدهای انتخاب ترامپ برای سیاست خارجی آمریکا

تا پیش از برآمدن ترامپ، در آمریکا دو جریان اصلی در سیاست خارجی وجود داشت: انزواگرایی و بین‌الملل‌گرایی لیبرال (Kupchan & Trubowitz, 2007). انزواگرایی به جریانی اشاره دارد که پدران استقلال آمریکا و نویسندگان قانون اساسی بر این باور بودند که آمریکا نباید در امور کشورهای سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا دخالت کند اما این مسئله شامل آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی نمی‌شد، زیرا این مناطق بخشی از امنیت ملی و حیات خلوت آمریکا محسوب می‌شود (Cooper, 1968). از این نگاه، آمریکا باید شهری درخشان بر فراز تپه‌ها باشد^۱ آن هم نه از طریق دخالت در جهان، بلکه با برساختن جامعه‌ای آرمانی که توانمندی‌های اقتصادی بی‌نظیری دارد (Kiewe, 1991). این نگاه انزواگرایانه مسلط در آمریکا سده نوزدهم، رفته رفته جای خود را به آمریکای مداخله‌گر سده بیستم داد (Anthony, 2008). آمریکایی که مبتنی بر نگاه لیبرال فراملی‌گرایانه بود.

جریان بین‌الملل‌گرایی لیبرال در آمریکا با روی کار آمدن ویلسون در جنگ جهانی اول شکل گرفت (Ambrosius, 1991). با این وجود، این تئودور روزولت بود که در جنگ ۱۸۹۸ با اسپانیا مهر پایانی بر انزواگرایی آمریکا زد. بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، جریان بین‌الملل‌گرایی لیبرال بیش از پیش تقویت شد (Ambrosius, 1991). نمود و نماد اصلی جریان بین‌الملل‌گرایی لیبرال را می‌توان در دوره بیل کلینتون یافت که با دخالت آمریکا در جنگ کوزوو و یوگسلاوی، به استقلال کوزوو انجامید. بر خلاف انزواگرایان که کاری به سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا ندارند، جریان بین‌الملل‌گرایی لیبرال،

^۱ A Shining City on the Hills

منافع آمریکا را مرتبط با هر اتفاقی در سرتاسر جهان می‌داند و هر رخدادی را در چهار گوشه جهان بر امنیت و منافع آمریکا تأثیرگذار می‌داند. همچنین، این جریان جویای توجیه بهانه‌های هنجاری، مانند حقوق بشر، برای توجیه دخالت آمریکا در دنیاست (Hoffmann, 1995). برای مثال می‌توان به برنامه بمباران لیبی در دوره اوباما اشاره کرد که برای توجیه دخالت آمریکا، بهانه‌ای هنجاری تراشیده شد مبنی بر اینکه قذافی در حال قتل عام مردم خود است و ما برای کمک به آنها باید دست به اقدام نظامی بزنیم. سوم و مهم‌ترین آن، چندجانبه‌گرایی آمریکا است (Kupchan, 2007)؛ یعنی آمریکای بین‌الملل‌گرای لیبرال اگر قصد دخالت در جایی را داشته باشد، مانند سال ۲۰۰۳ و در ماجرای حمله به عراق، به صورت سر خود وارد عمل نمی‌شود، بلکه به دنبال مجوز شورای امنیت و سازمان ملل و یا حداقل ناتو خواهد بود.

بر خلاف این استراتژی، ترامپ اعلام کرد که آمریکا پلیس جهان نیست.^۱ سؤال اصلی این است که آیا این جملات ترامپ به این منظور بیان شده که آمریکا رویکرد انزواگرایانه را در پیش گرفته و قصد دخالت در جایی را ندارد؟ برخلاف آن چه که گفته می‌شود، ترامپ نماد جریان انزواگرایی ایالات متحده و یک شهاب زودگذر در آسمان سیاست آمریکا نیست، بلکه او جریان سومی را نمایندگی می‌کند که ما نام این جریان را جریان ضدیت با بین‌الملل‌گرایی لیبرال^۲ می‌نامیم. ترامپ زبان انزواگرایی را اتخاذ می‌کند، اما برای او مهم است که در چهارسوی جهان چه اتفاقاتی می‌افتد. این نوع سیاست ترامپ شیوه‌های متفاوتی از انزواگرایی و بین‌الملل‌گرایی لیبرال را همزمان دارد. به بیان دیگر، سیاست ترامپ چندجانبه‌گرا نیست بلکه یک‌جانبه‌گراست، به جایی لشکرکشی نمی‌کند بلکه ضربه می‌زند و می‌رود و نهایتاً، وارد اتحاد‌های دائم و پایدار نمی‌شود و اگر ایالات متحده از قبل در این گونه اتحادها حضور داشته، یا از آن خارج می‌شود و یا تقبل هزینه‌ها را بر عهده نمی‌گیرد.

خلاصه آنکه، سیاست خارجی ترامپ پیش درآمد جریان سوم و متفاوتی بود که یکسری پیامدها برای دولت و مردم جهان داشت. از یک سو متحدینی مانند متحدین عرب

^۱ https://www.washingtonpost.com/video/politics/trump-we-are-not-the-policemen-of-the-world/2020/06/13/a36263f8-be62-4b4b-8624-11a6f105f76d_video.html

^۲ Anti-Liberal Internationalism

هیچ‌گونه ضمانت پایداری در رفتار آمریکا نمی‌دیدند که به عنوان مثال می‌توان به ماجرای حمله موشکی به آرامکو اشاره کرد که آمریکا در آن مسئله کار خاصی در حمایت از کشورهای عربی انجام نداد و هیچ‌گونه تضمین امنیتی از سوی آمریکا دریافت نشد. اما در عوض، ترامپ شیوه معامله‌گریانه خود را پیش برد و از کشورهای شیخ‌نشین خواست که از طریق خرید اوراق عرضه، پشتوانه ارزی دلار شوند. و از سوی دیگر، نگاه متحدین اروپایی مانند فرانسه و آلمان که آمریکا را حافظ امنیت خود و یکپارچگی اروپا می‌دانند، در زمان ترامپ با آمریکایی مواجه شدند که ظاهراً نمی‌خواست در کنار اروپا باشد.

۴-۱. پیام ترامپ

برخلاف نوشته‌ها و تحلیل‌های رایج در آمریکا، ایران و جهان، پیروزی دونالد ترامپ را نمی‌توان به شرایط استثنایی و اتفاقی ربط داد. اگرچه که هدف بنیادین این مقاله تحلیل پدیده ترامپ نیست، با این حال، مقاله به ذکر این مسئله بسنده می‌کند که این پدیده پیامد روندهایی پیش‌بینی‌پذیر در درون جامعه آمریکا بود. همچنین، می‌باید به توانایی بی‌نظیر شخص دونالد ترامپ در بیان و مفصل‌بندی^۱ پیام خود از طریق نمایاندن^۲ خواسته‌ها، موانع و مهم‌تر از همه، دشمنان خود اشاره کرد (Hall & Goldstein, 2016). از این نقطه نظر، پیام ترامپ را می‌توان پیرامون سه مسئله دید.

۴-۲. ترسیم دشمنان سه گانه علیه مردم آمریکا

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، خوانش ویژه ترامپ از دشمنان آمریکا و قدرت بالای او در نمایاندن این دشمنان، موتور محرکه بسیج هوادارانش در میانه کارزار انتخابات ریاست جمهوری بود. در دل پیام ترامپ "مثلث" دشمنان سه‌گانه او را می‌باید شناخت. این دشمنان شامل: "کشور شغل خراب کن" (چین)^۳، "زامبی‌های از مرز گذر کن" (مهاجرین اسپانیولی)^۴ و "لولوی فرهنگی" (اسلام رادیکال)^۵ بود. چین، مهاجرین اسپانیولی و مسلمانان بیرون و درون جامعه آمریکا سه رأس مثلث دشمنان آمریکا— به

^۱ Articulate

^۲ Framing

^۳ <https://www.nytimes.com/2018/07/05/business/china-us-trade-war-trump-tariffs.html>

^۴ <https://eu.usatoday.com/story/news/politics/2018/05/16/trump-immigrants-animals-mexico-democrats-sanctuary-cities/617252002/>

^۵ <https://www.youtube.com/watch?v=viDffWUjcBA>

زعم دونالد ترامپ — را تشکیل می‌دهند. نکته بسیار مهم این است که ترامپ این سه را به جای آنکه دشمنان سیاسی و نظامی آمریکا معرفی کند، دشمنان "اقتصادی" و "فرهنگی" آمریکا نمایاند (فریم کرد). به سخن دیگر، وی برخلاف زبان متداول سیاسی و نظامی در آمریکا، از زبان فرهنگی و اقتصادی برای امنیتی کردن دشمنان بهره جست. جواب دادن این راهبرد نمایانگر این مسئله است که هویت ملت آمریکا محل شک و تردید قرار گرفته و آنگاه که بر دشمن اقتصادی و به ویژه فرهنگی تاکید می‌شود هویت ملی و جامعه‌ای^۱ مورد بحث قرار می‌گیرد.

همچنین، او بشکل موثری تضعیف‌کننده نهادهای سنتی قدرت^۲ در سیاست داخلی و خارجی آمریکا بود. ترامپ در میانه کارزار انتخاباتی خود کوشید که خود را اپوزیسیون کل سیستم — و یا آن چه که در ادبیات امروز آمریکا رواج دارد (the Establishment) — نشان دهد تا اینکه به عنوان نامزد جمهوری خواهان تنها بر دموکرات‌ها حمله کند (Kayam, 2018). ریشه انتخاب این راهبرد توسط ترامپ، به فهم او از دوپارگی در جامعه آمریکا مربوط است. ترامپ با معرفی خود به عنوان اپوزیسیون کل سیستم سبب شد تا خود را متفاوت از نهادهای سنتی قدرت^۳ که روسیه را خطر اصلی معرفی می‌کنند، نشان دهد. ترامپ برخلاف سیستم و نهادهای سنتی، روسیه را خطر درازمدت برای آمریکا نمی‌دانست بلکه چین و قدرت اقتصادی آن — تا توانمندی سیاسی و نظامی آن — در نگاه وی از اهمیت بالاتری برخوردار بود^۴. این نگاه با دیدگاه سیستم در آمریکا که بیش از هفت دهه است که روس‌ها را خطر عمده آمریکا معرفی کرده، در تضاد بود. همچنین، او کوشید تا مخالفان خود را، چه جمهوری خواه چه دموکرات، همچو یک گروه منتفع از قدرت نشان دهد. توانایی ترامپ در فریم کردن و یکپارچه نامیدن سیستم، به اجرایی کردن این تاکتیک کمک نمود. نماد این توانایی را می‌توان در شعار مشهورش "سیفون را در واشینگتن دی سی بکش"^۵ دید. با این شعار

¹ Societal

² The Establishment

³ The Establishment

⁴ <https://carnegiemoscow.org/2019/05/14/relationship-between-usa-and-russia-in-trump-era-pub-79119>

⁵ Drain the Swamp in D.C

⁶ <https://www.youtube.com/watch?v=qjYu02Xn04w>

ترامپ نهادهای سنتی و سیستم حاکم را سروته یک کرباس نامید. از ویژگی‌های مهم او کاربرد تک واژه‌های تاثیرگذار در جامعه آمریکا است. ترامپ همواره به کاربرد تک واژه‌ها برای فریم کردن خواسته‌ها و موانع باور داشته است. توصیف مطبوعات منتقد به عباراتی چون Fake News و America First را می‌توان در زمره این توانایی دید.^۱

۵. نگاه آمریکا به ایران

در این جا می‌باید به ریشه نگاه آمریکا به ایران انقلابی نگریست. این ریشه بر دو بنیان ژئوپولیتیک-ژئواستراتژیک و ایدئولوژی استوار است. جایگاه ژئواستراتژیک ایران بر استراتژیست‌های آمریکایی پوشیده نیست تا بدان جا که رابرت کاپلان که نوشته‌هایش بر پنتاگون تأثیر زیادی دارد "هارتلند" را نه آسیای میانه، بلکه ایران می‌داند (Kaplan, 2009). اما برای عامل مهم "ایدئولوژی" می‌باید تفسیر تازه‌ای ارائه کرد. ذکر مخالفت آمریکا با ایدئولوژی اسلام انقلابی به تنهایی بسنده نمی‌کند بلکه برای درک این مخالفت از سوی آمریکا باید با مفهوم بنیادین استثنانگرایی آمریکایی^۲ در آمریکا آشنا شد. استثنانگرایی اشاره به یک شرایط روانی دارد که در آن نخبگان آمریکایی ادعا می‌کنند که آمریکا به خصوص در سیاست خارجی گناه^۳ نمی‌کند، اشتباه می‌کند ولی گناه نمی‌کند. این استثنانگرایی در این جمله مشهور که می‌گوید آمریکا نوری است برای نورانی کردن جهان^۴، خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی آمریکا یک جامعه یگانه و بی‌نظیر است و هیچ مانندی در تاریخ جامعه بشریت برای این جامعه وجود ندارد. هیچ گروهی در گذشته و آینده قادر نیست که جامعه‌ای به خوبی جامعه آمریکا تشکیل دهد (McDougall, 1997). از نتایج این تفکر اینکه هر جامعه و نظام سیاسی که چنین ادعایی داشته و قصد برپایی یک جامعه نوین را داشته باشد، هدف اصلی فشار آمریکا قرار خواهد گرفت و آن کشور را مهار خواهد کرد. چنین طرز فکری است که نظام سیاسی آمریکا را نسبت به ایران حساس کرده و آن را به تقابل با ایران هدایت می‌کند.

در نتیجه، آمریکا هم به دلیل جایگاه ژئواستراتژیک ایران و هم به دلیل نظام سیاسی که دارد، از روز اول به دنبال برخورد با ایران بوده است. برخورد در زبان سیاست‌مداران

^۱ <https://edition.cnn.com/2017/10/08/politics/trump-huckabee-fake/index.html>

^۲ American Exceptionalism

^۳ Guilt

^۴ A Light to Lighten the World

آمریکایی با اصطلاح مهار^۱ بیان می‌شود و ادعا بر این است که به دنبال نابودی ایران نیستند، بلکه به دنبال مهار این کشور هستند^۲. در فرهنگ ایران معنای مفهوم مهار به سر جای خود نشانیدن و جلوگیری از گسترش بیشتر اشاره دارد، اما در فرهنگ آمریکایی مهار یعنی از جایی که هستی به عقب‌تر برگردد، از عراق، سوریه، لبنان و از مرزهای خود، آنقدر به عقب برگرد تا نابود شوی. وقتی آمریکایی‌ها می‌گویند ما به دنبال مهار ایران هستیم، منظور این نیست که جلوی بزرگتر شدن ایران را می‌خواهیم بگیریم، بلکه منظور عقب‌تر راندن ایران و در نهایت سرنگونی آن است. پس مهار با جنگ‌های فرسایشی همراه خواهد بود و از این دریچه، تحریم اقتصادی مهم‌ترین نمود این جنگ‌های فرسایشی است. پیامد نهایی این نوع مهار تنها سرنگونی نظام نیست، بلکه هدف نهایی استراتژی‌های آتی آمریکا — با روند موجود — نه تغییر نظام^۳ بلکه هدف اصلی فروپاشی سرزمینی^۴ از طریق تضعیف نظام است^۵.

۶. استراتژی ترامپ در برابر ایران

در این بخش به استراتژی ترامپ در برابر ایران و بازیگران تاثیرگذار در رویکرد آمریکا با ایران خواهیم پرداخت. استراتژی نهایی ترامپ علیه ایران "سفت کردن آرام پیچ"^۶ بود. این رویکرد یکی از مهم‌ترین روش‌های دیپلماسی اجبار^۷ است. در این روش، دولت متخاصم با روش "تلاش کن و ببین"^۸ به تهدید کردن ادامه می‌دهد و به آرامی بر این تهدیدها می‌افزاید^۹. به همین دلیل، در این روش نه اولتیماتوم برای حمله نظامی معتبر^{۱۰} است و نه تعهدی برای توقف تهدید وجود دارد. دیپلماسی اجبار، به عنوان

^۱ Containment

^۲ <https://www.cfr.org/article/only-sensible-iran-strategy-containment>

^۳ Regime Change

^۴ State Collapse

^۵ <https://jinsa.org/america-must-have-a-regime-collapse-strategic-goal-for-iran/>

^۶ Gradual Turning the Screw

^۷ Coercive diplomacy

^۸ Try-and-See

^۹ Robert J. Art, Kenneth Neal Waltz, *The Use of Force: Military Power and International Politics*; George, Alexander and William Simons. *The Limits of Coercive Diplomacy*, Boulder, Colorado: Westview Press, Inc. 1994; George, Alexander. *Forceful Persuasion: Coercive Diplomacy as an Alternative to War*. Washington, DC: United States Institute of Peace Press. 1991.

^{۱۰} Credible

مهم‌ترین نمود استراتژی اجبار^۱ و نه بازدارندگی^۲ بر تهدید و ادراک‌کننده^۳ استوار است. به عبارت دیگر، در این استراتژی از تهدید به برخورد همچو عاملی برای دست کشیدن یا واپس‌نشینی رقیب از موضع خود استفاده می‌گردد (Art & Cronin, 2003). اولین ویژگی استراتژی ترامپ مدل محور بودن است. با توجه به اینکه دیری نیست که از استراتژی ترامپ می‌گذرد، مدل‌های استراتژی سیاست خارجی وی در حال برساخته شدن است و این بدین معناست که سرنوشت و سرانجام این مدل‌ها، رویکرد آمریکا در قبال ایران را تعیین خواهد کرد. در این استراتژی دو مدل مورد نظر است: کره شمالی و ونزوئلا. در مدل کره شمالی بر ترکیب تهدید و فشار از یکسو و مذاکره و تشویق از سوی دیگر تمرکز می‌شود و در مدل ونزوئلا، فشار مداوم بدون دادن امتیاز اعمال می‌گردد. پاسخ مناسب (یافتن و یا نیافتن) این مدل‌ها بر روی سویه رفتار آمریکا با ایران تأثیر خواهد گذاشت. مثلاً سقوط دولت ونزوئلا می‌تواند سبب تمایل آمریکا در بکارگیری این استراتژی در ایران شود و در سوی مقابل، شکست در مذاکرات با کره شمالی و براندازی دولت ونزوئلا می‌تواند ترامپ را به حل تنش با ایران برانگیزاند.

دومین ویژگی استراتژی ترامپ گروه محور بودن آن است. استراتژی ترامپ در قبال ایران بیش از آنکه از سوی اتاق‌های فکر با تحلیل‌های دقیق همراه باشد، متأثر از نفوذ تنی چند از همراهان و مشاوران ترامپ بود. حتی اشتراک نظر این گروه با تحلیل‌های اندیشکده‌ها، دال بر پذیرش نظر گروه دوم نیست. از اعضای مهم این گروه می‌توان به مایک پمپئو، جراد کوشنر، ایوانکا ترامپ، شلدون ادلسون، جان بولتون و استیو بنون اشاره کرد. سومین ویژگی استراتژی ترامپ می‌توان به رویکرد "بزاری" او اشاره کرد. نکته مغفول در میان تحلیل‌های رایج در ایران و جهان که تا پیش از رخداد پهباد بدان امر توجه نمی‌شد، این مسئله است که ایران برای ترامپ "مشکل" یا "مانع" نبود، بلکه "کاتالیزور"ی مهم در پیروزی دوباره وی در انتخابات بعدی بشمار می‌رفت. به بیان دیگر، ایران دغدغه اصلی وی نبوده و در عوض، ترامپ ایران را مسئله‌ای می‌دید که می‌توانست با کارت آن در انتخابات ۲۰۲۰ پیروز گردد. در این رویکرد، او سه سناریو

¹ Compellence

² Deterrence

³ Persuasive threat

در ذهن داشت: جنگ با ایران، مذاکره با ایران و مهار ایران. در رویکرد جنگ با ایران، ترامپ به درستی پی برده است که ملت آمریکا، روی هم رفته، جنگ طلب نیست ولی با آغاز جنگ، نه تنها سکوت می‌کند بلکه از رئیس‌جمهور حمایت نیز خواهد کرد، مگر اینکه جنگ طولانی و تلفات زیاد شود (ویتنام و عراق). این امر به این واقعیت بازمی‌گردد که تحمل جامعه آمریکا به عدم امنیت و بی‌نظمی بسیار کم است چرا که آمریکا، برخلاف ایران، فاقد "عدم امنیت تاریخی" است. هم از این رو، آستانه^۱ تحمل ناامنی و درد در جامعه آمریکا کم است. این مسئله که ریشه در تاریخ و به ویژه جغرافیای آن — محصور گشتن توسط دو اقیانوس بزرگ و دوری از خطر فیزیکی — دارد سبب اهمیت مرکزی نظم و امنیت در شاکله جامعه آمریکا بوده است. در رویکرد مذاکره با ایران، ترامپ به نیکی دریافته بود که هرگونه مذاکره — فارغ از محتوی و نتایج آن — دستاوردی سترگ و ابزاری مهم در پیروزی وی در انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. با این موفقیت وی می‌توانست میراث مهم اوپاما و دموکرات‌ها را در سیاست خارجی از میان بردارد. و در نهایت رویکرد مهار ایران، او در صورت عدم مذاکره و یا جنگ، باز هم می‌توانست با ادامه اعمال تحریم‌ها بر ایران، دستاورد خود در قبال ایران را پررنگ نشان دهد. گرچه مذاکره و جنگ اهمیت پیروزی بزرگ‌تری را به وی اعطا می‌کرد، اما ادامه تاکید زبانی ترامپ بر این مسئله که زمانی که وی وارد کاخ سفید شد ایران در حال سلطه کامل بر خاورمیانه بود ولی اکنون در بحران به سر می‌برد، می‌توانست برگ برنده‌ای در مناظرات انتخاباتی برای او باشد. امکان گزینه سوم پس از سقوط پهلپاد بیش از پیش کم شد و ایران را از مسئله^۲ به مشکل^۳ برای سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد.

استراتژی ترامپ در قبال ایران تحت تأثیر موازنه درونی در سیستم آمریکاست. به بیان دیگر، کنش‌ها و تصمیم‌های ترامپ در قبال ایران و به ویژه زمان‌بندی آنان تا حدی به فضای درونی آمریکا وابسته بود. بطور خلاصه، با تشدید هجمه رسانه‌ای، ترامپ فضای ضد خود را با تصمیماتی علیه ایران به هم می‌زد. در این مورد می‌توان به اعلان تحریم

^۱ Threshold

^۲ Issue

^۳ Problem

سپاه پس از ارائه گزارش بازرسی مولر اشاره کرد. استراتژی ترامپ، برخلاف ظاهر پرسرو صدای خود، ساده بود و ریشه در باور ترامپ به فشار حداکثری اقتصادی و تهدید به جنگ داشت که پیش از انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ بارها بیان کرده بود. نکته مهم این است که معمولاً دولت‌هایی مانند ایران که عمر زیادی را در مقابله با استراتژی‌های گوناگون و پیچیده دشمنان خود می‌گذرانند و ناخواسته به آن عادت می‌کنند، در برابر استراتژی‌های تازه ولی به شدت ساده، آسیب‌پذیری بالاتری دارند. استراتژی ترامپ بیش از همه استراتژی‌های پیشینی که از سوی کاخ سفید در پیش گرفته شده بود، به افکار عمومی ایران به ویژه منتقدین، اهمیت داده بود. این توجه را می‌توان در نوع فریم‌ها و زبان رویکردها دید. تاکید بر "دزدی" و فساد مسئولین در مرکز این فریم‌ها قرار داشت. تا پیش از این، مهم‌ترین کلید واژه برای نقد و رد سیاست خارجی ایران "گسترش تروریسم" در خاورمیانه بود. اما در دوره ترامپ بر دزدی نهادهای نظامی و سیاسی تاکید می‌شد. در این زمینه، نقش گروه‌های تازه بنیان ایرانی، همچو فرشگرد، در آشکار کردن و در دسترس‌پذیر کردن فضای درونی ایران را می‌باید پررنگ دید.

گرچه ترامپ به اتاق‌های فکر و تحلیل‌های نهادهای اهمیت کمی می‌داد با این حال، برخی از باورها و سیاست‌های وی با این نهادها هم برآیند و همسو بوده که موجب هم‌افزایی^۱ گردید به گونه‌ای که تغییر و دگرگونی آن سخت‌تر شده است. این هم‌افزایی و هم‌نشئت شدن سیاست‌های ترامپ با ایده‌های اتاق‌های فکر را می‌باید در دو اصل در هم تنیده دید. نخست این که ترامپ همچون برخی استراتژیست‌های آمریکایی، مانند رابرت کاپلان، به کم شدن اهمیت استراتژیک خاورمیانه در بلندمدت برای آمریکا باور دارد (Kaplan, 2009). دلایل اصلی کاسته شدن از اهمیت منطقه غرب آسیا، یکی گسترش نفت شل و دیگری راه ابریشم نوین به عنوان نماد و نمود قدرت‌گیری چین است. اصل دوم به تلاش برای سامان کردن و کاهش بی‌ثباتی منطقه پیش از ترک آن و تمرکز بر آسیای دور بر می‌گردد. به بیان دیگر، گرچه در اصل نخست به نظر می‌رسد که آمریکا را از دخالت در این منطقه بازدارد، با این حال، نیاز آمریکا به حفظ ثبات در منطقه‌ای که می‌خواهد از آن خارج گردد، می‌تواند برای ایران دردسر ساز باشد.

^۱ Synergy

ریشه‌های این خطر را می‌باید در سه دلیل دید: معامله قرن بر سر مسئله فلسطین، راه ابریشم نوین چین و اتحاد منطقه‌ای. با تلاش کوشنر و لابی ادلسون، ترامپ بیت المقدس را پایتخت اسرائیل خواند و بدنبال رفع مسئله فلسطین بود.^۱ در چنین شرایطی نتانیاهو و لابی اسرائیل و حتی اعراب کوشیدند که ایران را مانع اصلی این راه معرفی کنند. همچنین، تهدید راه ابریشم نوین تا بدان حد برای ایالات متحده اهمیت داشت که هر کشوری که بخواهد استراتژی کلان خود را با راه ابریشم نوین تطبیق دهد، زیر ضرب فشارهای امریکا قرار خواهد گرفت. از این دریچه، تحریم دوباره ایران توسط دولت ترامپ را می‌باید گامی بس مهم در نطفه خفه کردن راه ابریشم نوین و آغاز خشن "بازی بزرگ نوین" در اوراسیا دانست. بیرون آمدن از برجام و تحریم دوباره ایران، فشار اقتصادی در ترکیه و البته جنگ داخلی در سوریه همگی سویه‌هایی از استراتژی مهار راه ابریشم نوین چین بوده است. و نهایتاً، کوشش متحدین عبری-عربی (امارت و عربستان) آمریکا و حتی ترکیه برای کشاندن این کشور به جنگ با ایران، به عنوان مهم‌ترین عامل بی‌ثباتی در خاورمیانه، را باید در راستای این استراتژی تبیین کرد.^۲

مهم‌ترین هم‌نشستی باور ترامپ با اتاق‌های فکر و جریان‌های عمدتاً نئومحافظه‌کار، تجزیه ایران بود. هدف نهایی استراتژی ترامپ و استراتژی‌های آتی آمریکا — با روند موجود — تغییر نظام^۳ نبود؛ بلکه هدف اصلی فروپاشی سرزمینی^۴ از طریق تضعیف نظام است. به سخن دیگر، گو این که ترامپ ممکن است بدنبال تجزیه ایران نبوده باشد اما سیاست‌های وی که با دخالت جریان‌های تحت تأثیر اندیشه برنارد لوئیس شکل می‌گیرد در راستای تجزیه ایران خواهد بود. ذکر این نکته هم بس پراهمیت است که سیاستمداران و تصمیم‌گیران ایرانی باید به ساختارهای پاداش و تنبیه^۵ نظام بین‌الملل به رهبری آمریکا توجه کنند. از نخستین برخورد فاجعه بار ایران با غرب — جنگ‌های ایران و روس در سده هجدهم میلادی — تا فروپاشی شوروی در دهه نود میلادی چنین ساختارهایی حافظ و نگه دارنده مانایی و پایایی ایران، ولو به گونه‌ای محدود و

^۱ <https://www.nytimes.com/2017/12/06/world/middleeast/trump-jerusalem-israel-capital.html>

^۲ <https://www.brookings.edu/blog/order-from-chaos/2018/05/15/dont-let-israel-and-saudi-arabia-drag-the-u-s-into-another-war/>

^۳ Regime Change

^۴ State Collapse

^۵ Reward and Punishment Structures

کنترل شده، بوده‌اند. به بیان دیگر، رقابت بریتانیا و روسیه تزاری در سده نوزدهم میلادی — تحت عنوان بازی بزرگ^۱ — و سپس رقابت ژئوپولیتیک-ایدئولوژیک شوروی و آمریکا در جنگ سرد، ضامن عدم فروپاشی ایران بوده است (Ramazani, 2013). این دوام اما با فروپاشی شوروی، نظم نوین جهانی، دخالت بیش از پیش اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، تداوم تنش اعراب با ایران انقلابی و حتی برآمدن رویکرد نوع‌ثمانی ترکیه دگرگون شده است.

گذشته از ساختارهای پاداش و تنبیه نظام بین‌الملل، وجود تاریخی درازمدت ایران باعث گردیده که نخبگان و مردم، وجود و بقای ایران را امری طبیعی دانسته و کشوری دیرین با پیشینه‌ای ۲۷۰۰ ساله در برخورداری از دولت^۲، در کنار رستاخیز چندباره ایران از زیر یوغ بیگانگان، موجد پیش فرض مانایی و بقای جاودان ایران در ذهن تصمیم‌گیرندگان ایرانی شده است. پیامد چنین نگاهی فروکاهیدن ناخواسته — چه بسا آگاهانه! — خطر داخلی و خارجی برای تجزیه ایران و عدم توجه به خواست مشترک اسرائیلی-عربی (که از سوی آمریکا و ترکیه و باکو پشتیبانی می‌شود)، برای تجزیه ایران است^۳.

۷. شکست ترامپ و جنگ سرد داخلی؟

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ۲۰۲۰ ویژگی‌های تازه و شگفت‌انگیزی داشت. بیان زوایای این انتخابات در این نوشته نمی‌گنجد، نکته اما تأثیر شیوه پیروزی بایدن با اختلاف ناچیز است. این پیروزی شکننده پیش درآمد وضعیتی شده که ما آن را جنگ سرد داخلی^۴ می‌نامیم. حامیان ترامپ — جامعه ملی‌گرای آمریکا — دیگر نمی‌خواهند سکوت اختیار کنند و تلاش دارند تا حضور خود را در سیاست آمریکا نشان دهند. این بحران باعث شده آمریکا از لحاظ درونی که تبعات بیرونی نیز دارد، به دشواری بتواند آن آمریکای ایدآل پیشین شود. برای رفع این بحران، نخبگان آمریکایی باید دست در دست یکدیگر به اصلاح سیستم درونی آمریکا بپردازند. سیستم در اینجا به این معنا است که نخبگان باید تصمیمات کلان درباره اقتصاد بگیرند، نسبت به مسئله مهاجرین گفتگو کنند و به چالش دوگانه رأی کالج الکتروال یا رأی‌گیری ملی در آمریکا

^۱ The Great Game

^۲ ایران کشوریست که از دیرباز، برترین مفهوم دولت برخوردار است و ایرانیان دیرینه‌ترین ملت هنوز زنده جهان هستند.

^۳ Iran is too Big!

^۴ Cold Civil War

بیندیشند. به سخن دیگر، با تمرکز نخبگان بر سیستم، ما با آمریکایی روبرو خواهیم گشت که دغدغه اصلی آن رفع مشکل شکاف‌های هویتی روزافزون در درون آمریکاست. این بدین معناست که بایدن، حتی اگر بخواهد، نمی‌تواند سیاست طابق النعل بالنعل اوباما را در پیش گیرد و در عوض، مجبور است که برای جلوگیری از تشدید دوقطبی درونی آمریکا، برخی از خواسته‌های جامعه ملی‌گرا و طرفداران ترامپ را بپذیرد.^۱ در این راستا، سیاست خارجی آمریکا نیز در آستانه دگرگونی، ولو دگرگونی آرام، قرار خواهد گرفت و از سیاست‌های داخلی متأثر خواهد شد. از جمله این دگرگونی‌ها باید به پرهیز ایالات متحده از دخالت گسترده و طولانی در مناطق پرآشوب، از جمله منطقه غرب آسیا، اشاره کرد و در عوض بر تحرکات روسیه و به ویژه چین تمرکز خواهد داشت. بایدن همانند برخی از استراتژیست‌های آمریکایی، همچو رابرت کاپلان، به کم شدن اهمیت استراتژیک خاورمیانه در بلندمدت برای آمریکا باور دارد (Kaplan, 2009). دلایل اصلی کاسته شدن از اهمیت منطقه غرب آسیا، یکی نفت شل و دیگری راه ابریشم نوین به عنوان نماد و نمود قدرت‌گیری چین است. در عین حال، بایدن پیش از ترک منطقه غرب آسیا و تمرکز بر آسیای دور، برای سامان دادن و کاهش بی‌ثباتی در این منطقه تلاش خواهد کرد. به بیان دیگر، گرچه که تمرکز آمریکا بر خاور دور او را از دخالت در منطقه غرب آسیا بازداشته، با این حال، نیاز آمریکا به حفظ ثبات در منطقه‌ای که می‌خواهد از آن خارج گردد، می‌تواند برای ایران خطرناک باشد.

از سوی دیگر، گرچه بایدن در ابتدا بر پوتین و سیاست‌های مخرب روسی در نظام بین‌الملل تاکید کرده و مسکو را دشمن آمریکا معرفی کرده است^۲، اما راه ابریشم چین احساسات ضد چینی را درون جامعه آمریکا گسترانده است (pewresearch, 2020)^۳. راهبرد مهار^۴ چین در همه حوزه‌های اقتصادی^۵ — با بنیان نهادن طرح شراکت ترنس-

¹ <https://www.thecitizen.in/index.php/en/newsdetail/index/6/19895/biggest-challenge-for-biden-polarization--division-in-the-usa>

² <https://www.euractiv.com/section/global-europe/news/biden-calls-putin-a-killer-and-says-will-pay-a-price/>

³ <https://www.pewresearch.org/global/2020/10/06/unfavorable-views-of-china-reach-historic-highs-in-many-countries/>

⁴ Containment

⁵ <https://www.bbc.com/news/business-34444799>

پسیفیک^۱ - سیاسی - با پیمان نظامی و سیاسی با کشورهای آسیای خاوری و اقیانوسیه - و نرماتیو - با تکیه گاه و بیگانه بر گفتمان حقوق بشر علیه چین^۲ - خود نشانگر درک آمریکا از خیزش چین و دگرگونی موازنه قدرت در آسیا و کاستن از قدرت تجاری و اقتصادی ایالات متحده است. تهدید راه ابریشم نوین تا بدان حد اهمیت دارد که هر کشوری که بخواهد استراتژی کلان خود را با راه ابریشم نوین تطبیق دهد، زیر ضرب فشارهای آمریکا قرار خواهد گرفت^۳. از نظر بایدن جمهوری اسلامی یک بازیگر مطلوب نیست، لذا او نیز به دنبال مهار و نفوذ ایران در خاورمیانه است و برای نیل به این هدف شیوه‌های متفاوتی را در پیش گرفته است. از یک سو، بایدن از توان اقناع سازی گسترده برخوردار است. این بدین معنی است که مواضع آمریکا با کشورهای اروپایی نزدیک‌تر خواهد شد. از سوی دیگر، نگاه مثبت بایدن به برجام لزوماً به بازگشت خودبخود و ناگهانی وی به برجام نمی‌انجامد. اقتصاد ایران ضربات زیادی را متحمل شده، قدرت منطقه‌ای ایران با شهادت سردار سلیمانی علی‌الظاهر تضعیف شده است و ... این مسائل همگی موجد این امر شده که بایدن احتمالاً تنها با گرفتن امتیازاتی در برنامه موشکی و نفوذ منطقه‌ای ایران، حاضر به بازگشت به برجام باشد. از سوی دیگر، اگر بایدن بخواهد رابطه را با تمرکز بر گفتگوی برجام ادامه دهد، گروه‌های لابی در آمریکا بر او فشار می‌آورند و روند گفتگو را محدود خواهند کرد^۴. خلاصه آنکه، با بایدن می‌توان مذاکره کرد اما باید به یاد داشت که توانایی مانور بایدن کم خواهد بود.

حضور بایدن، در نوع ارتباط ایران با آمریکا در شرایط کنونی تفاوت کلانی را ایجاد نکرده، گرچه که بایدن می‌توانست باعث کاهش فشار حداکثری شود. در نهایت او نیز همان استراتژی ترامپ را با شیوه‌های متفاوت پیش برد. فرهنگ استراتژیک آمریکا متأسفانه برابری را نمی‌طلبد. آمریکا به خاطر فرهنگ استراتژیک خود که ریشه در استثناگرایی دارد، تنها زمانی به طرف مقابل توجه می‌کند که از قدرت و به ویژه توان

^۱ TPP

^۲ <https://www.bbc.com/news/world-europe-56487162>

^۳ <https://www.cfr.org/report/chinas-belt-and-road-implications-for-the-united-states/>

^۴ <https://www.nytimes.com/2020/11/17/world/middleeast/iran-biden-trump-nuclear-sanctions.html>

نظامی برخوردار باشد، چرا که توان نظامی می‌تواند به قدرت آسیب‌زنی^۱ بینجامد. کشوری که بتواند قوی شود — به خصوص از لحاظ نظامی که البته این قوی شدن بدون قوی شدن سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پوچ است — ممکن است که آمریکا حاضر به گفتگو با آن شود، پس کلید اصلی قوی شدن است. نکته مهم این است که قوی شدن بدون در نظر گرفتن این مسئله مهم که نقطه ثقل امنیت ملی در ایران رابطه دولت و ملت است، بی معناست. به بیان دیگر، کشوری مانند ایران که دچار تنهایی استراتژیک تاریخی است، می‌باید به درون اتکا کند (Mesbahi, 2011). اگر رابطه دولت و ملت در ایران با تصمیمات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بسامان‌تر شود، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. نظام جمهوری اسلامی باید دریابد که حکمرانان ایرانی همواره فقط یک متحد تاریخی داشته‌اند که آن هم ملت ایران بوده است. از این رو، باید خود را موظف به تقویت بنیان‌های اقتصادی کشور نماید و حافظ حقوق شهروندی ایرانیان باشد. نگهداشت امنیت ملی و تمامیت سرزمینی ایران بدون "قوی شدن" امکان ندارد و شرط قوی شدن، "تقویت رابطه دولت و ملت" در ایران است.

نتیجه‌گیری

پیروزی غیرمنتظره دونالد ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶، شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی را دگرگون کرد و توافقات برآمده از برجام را بی‌ثمر نمود. برجام می‌توانست سرآغازی برای همکاری‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی در منطقه غرب آسیا باشد که با خروج ایالات متحده از توافق برجام، ادامه آن را بطور جدی با تردید مواجه کرد. علاوه بر آن، تصمیم ترامپ بر خروج از برجام همراه شد با اعمال تحریم‌های سختی علیه ایران که با استقبال برخی کشورهای منطقه نیز همراه بود. از سوی دیگر، تصعید تنش میان ایران و غرب وارد فاز جدیدی شد که اتفاقاتی نظیر سقوط پهپاد آمریکا بدست نیروهای ایران و راهزنی دریایی بریتانیا بر شدت و گستره این تنش‌ها افزود. شهادت سردار قاسم سلیمانی و تروریستی اعلام شدن سپاه از سوی هیات حاکمه ایالات متحده، سبب شد تا بازوی قدرتمند ایران در چیدمان جدید قدرت در غرب آسیا با چالش‌های جدی مواجه شود. به همین دلیل، با افزایش احتمال حضور ترامپ در کارزار ریاست جمهوری ایالات

^۱ Power to hurt

متحدہ در سال آئندہ و افزایش حضور تندگراہی محافظہ‌کار در ساخت قدرت آمریکا، نیاز بہ شناخت استراتژی او و در گام بعد در پیش گرفتن استراتژی ہوشمندانہ علیہ آن از سوی ایران، امری حیاتی خواہد بود. این مقالہ با تحلیل سیاست خارجی ایالات متحدہ در دورہ ترامپ، عوامل و متغیرہای مختلفی را کہ در روند تصمیم‌گیری در مہار ایران نقش داشتہ را مورد بحث قرار داد. این پژوهش با ارائہ تبیینی از سیاست کلی ایالات متحدہ در قبال ایران در دوران ترامپ تلاش دارد تا تحلیلی از اہداف طولانی مدت طراحی شدہ آمریکا در مقابلہ با ایران را نشان دہد. برای نیل بہ این ہدف نویسندگان تلاش کردند تا با تبیین استراتژی و تاکتیک‌ہای دولت ترامپ، نقش او را در تصمیم‌سازی بر علیہ ایران مورد بررسی قرار دہند. موانع و چالش‌ہایی کہ در روابط ایران و آمریکا وجود دارد بہ ریشہ‌ہای تاریخی برمی‌گردد کہ موجب ایجاد موانع عظیمی در شکل‌گیری ارتباط متوازن میان این دو کشور شدہ است. تضاد دیرینہ‌ای کہ بین ایالات متحدہ و ایران وجود دارد سبب شدہ تا نظام اجرایی آمریکا در دورہ ترامپ سیاست متفاوت و منسجمی را علیہ ایران اعمال کند. با وجود این استراتژی، رفتار ایران در منطقہ تغییر چندانی نداشت و سیاست فشار حداکثری ترامپ بہ نتایج مطلوبی کہ در ذہن سیاست‌ورزان آمریکایی بود، نرسید. ترامپ تلاش کرد تا با اتخاذ سیاست فشار حداکثری و تہدید نظامی، قدرت ایران را مہار و رفتارہای منطقہ‌ای ایران را کنترل کند. با این حال، سیاست او نتیجہ معکوس داد و ایران انگیزہ قدرتمندی برای مقابلہ با تہدیدات و افزایش توان بازدارندگی پیدا کرد.

با افزایش احتمال حضور مجدد ترامپ در انتخابات سال آئندہ آمریکا، فہم استراتژی‌ہای کلان ایالات متحدہ در دورہ ترامپ و شناخت شخصیت او و وضعیت اجتماعی/سیاسی این کشور اولین گام در اتخاذ استراتژی مناسب برای مقابلہ با تہدیدات ایالات متحدہ است. این مقالہ کوشیدہ تا شناختی بسندہ و روشن از شرایط درونی آمریکا و استراتژی آن در برابر ایران ارائہ دہد. بہ بیان دیگر، برای فہم استراتژی آمریکای ترامپ در قبال ایران، این پژوهش سعی کردہ تا با تبیین پیام ترامپ، شخصیت او و جامعہ پیچیدہ آمریکا بہ شناسایی روندها و نحوہ برخورد دولت ترامپ با ایران در منطقہ غرب آسیا را توضیح دہد. نیاز بہ شناخت استراتژی آمریکا و در گام بعد در پیش گرفتن استراتژی

هوشمندانه علیه آن از سوی ایران، امری حیاتی است که می‌تواند بقا و امنیت وجودی ایران را تضمین کند. بدین منظور، این مقاله به بررسی دوگانه "جامعه آمریکا" و "پیام ترامپ" در کارزار انتخاباتی پرداخت و ریشه‌های نگاه ایالات متحده به ایران و تأثیر ترامپ در اتخاذ سیاست فشار حداکثری بر علیه ایران مورد بررسی قرار داد. از این دریچه، تحریم دوباره ایران توسط دولت ترامپ را می‌بایست گامی بس مهم در نطفه خفه کردن راه ابریشم نوین و آغاز خشن "بازی بزرگ نوین" در اوراسیا دید. بیرون آمدن از برجام و تحریم دوباره ایران و البته جنگ داخلی در سوریه همگی سویه‌هایی از استراتژی مهار راه ابریشم نوین چین بوده است. سپس، با واکاوی سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ و به نقش او در انتخاب سیاست فشار حداکثری برای مهار ایران در منطقه تبیین و رقابت داخلی ترامپ با مخالفانش در درون ساختار سیاسی ایالات متحده و تأثیر آن بر روند تصمیم‌گیری او در سیاست خارجی اشاره شد. در پایان نیز با تاکید بر اهمیت اهداف و استراتژی پیچیده آمریکا و ارائه پیشنهادهایی برای برخورد و مقاومت در برابر آن به تنهایی راهبردی ایران اشاره شد. این ماهیت درون‌زا برای استقلال و امنیت ملی حاکی از آن است که امنیت ملی ایران به جای ائتلاف‌های استراتژیک با قدرت‌های بزرگ یا بازیگران غیردولتی منطقه‌ای، بر روابط دولت و شهروندانش استوار است. به عبارت دیگر، حاکمان ایران همیشه تنها یک متحد تاریخی داشته‌اند که آن ملت ایران است. بنابراین حفظ امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران در گرو تحکیم رابطه دولت و ملت در ایران است. تقویت دولت‌ها مستقیماً با سطح کارآمدی یک کشور و در نتیجه رضایت شهروندان از دولت ارتباط دارد. دولتی که کارایی قابل قبولی برای شهروندان خود فراهم کند، می‌تواند مشروعیت بالایی کسب کرده و قدرت منطقه‌ای خود را افزایش دهد. ایران برای تأمین امنیت خود به قدرت‌های بزرگ وابسته نیست؛ به همین دلیل نقش شهروندان به مثابه هسته اصلی امنیت ملی و تنها متحد استراتژیک دولت، نقش اساسی در بازدارندگی دارد. دولت برای اعتبار بخشیدن به تهدیدات بازدارندگی خود و حفظ منافع ملی، نیازمند حمایت شهروندان و مشروعیت دولت است. بنابراین وحدت بین مردم و حاکمان در تأمین امنیت کشور نقش اساسی در برابر تجاوزات احتمالی آینده خواهد داشت.

- Abramowitz, A., & McCoy, J. (2019). United States: Racial resentment, negative partisanship, and polarization in Trump's America. *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, 681(1), 137-156.
- Ahmadinejad, H., & Basiri, M. (2020). a. **Research Letter of International Relations**, 13(1), 179-211. [In Persian]
- Ambrosius, L. E. (1991). *Wilsonian Statecraft: Theory and Practice of Liberal Internationalism During World War I (America in the Modern World)*. Rowman & Littlefield Publishers.
- Art, R. J., & Cronin, P. M. (Eds.). (2003). *The United States and coercive diplomacy*. US Institute of Peace Press.
- Cooper Jr, J. M. (1968). *THE VANITY OF POWER: AMERICAN ISOLATIONISM AND THE FIRST WORLD WAR, 1914--1917*. Columbia University.
- Fadavi, M., Simber, R., Ghorbani Sheikhneshin, A., & Keshishyan Siraki, G. (2023). Comparison of American foreign policy approach from Obama's diplomatic strategy to Trump's maximum pressure. **Political Sociology of Iran**, 5(11), 4836-4853. doi: 10.30510/psi.2022.356426.3945. [In Persian]
- Falahi, S., & Heidari, N. (2019). An examination of Donald Trump's foreign policy with an emphasis on the hegemony of the liberal world order. , 11(39), 76-100. doi: 10.30495/pir.2019.666749. [In Persian]
- Goad, J. (1998). *The Redneck Manifesto: How Hillbillies Hicks and White Trash Became America's Scapegoats*. Simon and Schuster.
- Gordon, P. (2017). A Vision of Trump at War: How the President Could Stumble into Conflict. *Foreign Aff.*, 96, 10.
- Hall, K., Goldstein, D. M., & Ingram, M. B. (2016). The hands of Donald Trump: Entertainment, gesture, spectacle. *HAU: Journal of Ethnographic Theory*, 6(2), 71-100.
- Hoffmann, S. (1995). The crisis of liberal internationalism. *Foreign Policy*, (98), 159-177.
- Jalali, M. R., Yousefi, B., Shahabi, R., & Ameri Golestani, H. (2021). A Comparative Analysis of American Policy Towards International System: With emphasis on presidents Obama and Trump. , 13(48), 36-54. doi: 10.30495/pir.2021.686838. [In Persian]
- Kupchan, C. A., & Trubowitz, P. L. (2007). Dead center: The demise of liberal internationalism in the United States. *International Security*, 32(2), 7-44.
- Kayam, O. (2018). Donald Trump's rhetoric: How an anti-political strategy helped him win the presidency. *Language and Dialogue*, 8(2), 183-208.
- Kaplan, R. D. (2009). The revenge of geography. *Foreign Policy*, (172), 96-105.
- McDougall, W. A. (1997). *Promised land, crusader state: the American encounter with the world since 1776*. Houghton Mifflin Harcourt.

- Mesbahi, Mohiaddin. "Free and confined: Iran and the international system." *Iranian review of foreign affairs* 2.5 (2011): 9-34.
- Møller, P. (2014). Restoring law and (racial) order to the old dominion: White dreams and new federalism in anti-immigrant legislation. *Cultural Studies*, 28(5-6), 869-910.
- Mozdkhah, E., Hamidi, S., & Zanganeh, P. (2022). The Transition for Confrontational Maturity to Neoliberal Interaction: A Comparative Reflection on Trump and Biden's Foreign Policy. *American Strategic Studies*, 2(1), 41-71. doi: 10.27834743/ASS.2201.1069. [In Persian]
- Nalebuff, B. (1986). Brinkmanship and nuclear deterrence: the neutrality of escalation. *Conflict Management and Peace Science*, 9(2), 19-30.
- Powell, R. (1990). *Nuclear deterrence theory: The search for credibility*. Cambridge University Press.
- Ramazani, R. K. (2013). *Independence without freedom: Iran's foreign policy*. University of Virginia Press.
- Rapoport, A., & Chammah, A. M. (1966). The game of chicken. *American Behavioral Scientist*, 10(3), 10-28.
- Schelling, T. C. (1980). *The Strategy of Conflict: with a new Preface by the Author*. Harvard university press.
- Schwarz, M., & Sonin, K. (2008). A theory of brinkmanship, conflicts, and commitments. *The Journal of Law, Economics, & Organization*, 24(1), 163-183.
- Yazdanfam, M. (2017). Trump's Foreign Policy and Islamic Republic of Iran. *Strategic Studies Quarterly*, 19(74), 139-164. [In Persian]